



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آقای صادقی مازندرانی در رابطه با مباحثی که داشته ایم چند مطلب را نوشته اند، ایشان با توجه به بحثی که در مورد اعتبار قصد قربت در وقف داشتیم نوشته اند:

اولا در اصول خوانده ایم که اصل در اوامر تعبدی بودن می باشد، البته ما عرض می کنیم بحث ما به اوامر مربوط نیست و همچنین در توصیلات و عبادات نیست بلکه بحثمان در معاملات است و در وقف است که حالا یا از عقود یا از ایقاعات می باشد.

دوم ایشان استدلال کرده اند به لقوله تعالی: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۱ که از این قصد قربت فهمیده می شود زیرا وقف جزء احکام دین و اوامر الهی است لذا باید با اخلاص انجام شود و اخلاص همان قصد قربت می باشد، ما عرض می کنیم که اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مشرک بودند و این آیه و کلاً سوره بینه مربوط به اعتقادات و بیان شرک و کفر اهل کتاب می باشد و ربطی به بحث ما که در مورد وقف و عمل مکلف است ندارد و "مخلصین له الدین" یعنی اهل کتاب باید دین خالص داشته باشند و آن دین باید از شرک و کفر مطهر باشد.

سوم اینکه ایشان نوشته اند شما بحث کرده اید در اینکه آیا قصد قربت در وقف شرط است یا نه، اینجا دو مطلب وجود دارد؛ اول اینکه شک داریم در اشتراط قصد قربت در وقف مانند سائر عقود که مثلاً اگر شک کنیم در اینکه در معامله نقدین قبض فی المجلس شرط است یا نه و یا مثلاً در بیع معلومیت عوضین شرط است یا نه و امثال ذلک که در مانحن فیه نیز همین بحثی وجود دارد یعنی ما شک می کنیم که آیا قصد قربت در وقف شرط است یا نه و بعد به بنده می فرمایند که باید بگوئیم قصد قربت اعتبار دارد زیرا شما برای نفی اعتبار قصد قربت به اصل عدم اشتراط تمسک کردید که اصل خوبی است منتهی با یک اصل دیگری معارض است و آن اصالة الفساد می باشد، در هر معامله ای اگر در صحت و فساد شک کنیم و شبه حکمیه باشد اصل فساد و عدم ترتب اثر می باشد، در ما نحن فیه نیز اصل بر فساد وقف بدون قصد قربت می باشد، این اصل فساد و عدم ترتب اثر اصل مسیبی است و اصل عدم اشتراط

^۱ سوره بینه، آیه ۵.

اصل سببی است و اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است لذا ما به اصل عدم اشتراط تمسک می کنیم و می گوئیم قصد قربت در وقف شرط نیست البته این کلام ایشان با کلام قبلشان منافات دارد، علی آئی حال اشکال ما به ایشان این است که اصل عدم اشتراط قصد قربت چه اصلی است؟ آیا به چنین اصلی می شود تمسک کرد یا نه؟ مثلاً اگر در معامله ای درباره اعتبار یک شرطی شک کنیم آیا می شود به اصل عدم اشتراط تمسک کرد یا نه؟ این به همان اصل عدم قریشیت که در کفایه خوانده ایم بر می گردد، در کفایه خواندیم که دلیلی داریم بر اینکه زن تا ۵۰ سالگی قاعدگی می شود إلا آن یکون قریشیه که تا ۶۰ سالگی عادت ماهانه می شود، حالا اگر یک زنی دیدیم و شک کردیم که آیا قریشیه است یا غیر قریشیه آیا می شود به اصل عدم قریشیت تمسک کنیم و بگوئیم قریشی نیست لذا از پنجاه سال به بعد آن دم، دم حیض نیست بلکه استحاضه می باشد؟ اشکال تمسک به اصل در اینجا را در کفایه خوانده اید و ایشان نیز اصل اشتراط عدم قصد قربت در وقف را مثل همان اصل عدم قریشیت دانسته، ما در کفایه گفتیم که اصل عدم قریشیت درست نیست و اگر هم درست باشد ما قبول نداریم زیرا در استصحاب باید مفاد کان ناقصه باشد مثلاً یک وقتی زید بوده و الان شک داریم در قیامش و استصحاب عدم قیام می کنیم و یا مثلاً آب بوده و الان شک داریم در کریت استصحاب عدم کر بودن جاری می کنیم، اما چیزی که ما نمی دانیم خلُق قریشیه او غیر قریشیه حالت سابقه ندارد لذا استصحاب عدم قریشیت جاری نمی شود و در مانحن فیه نیز همینطور است ما نمی دانیم شارع از ابتدا قصد قربت را اعتبار کرده یا نه لذا نمی توانیم بگوئیم اصل عدم اشتراط قصد قربت می باشد زیرا این عقد بوده و قصد قربت شرط نبوده لذا نمی شود شک کنیم که آیا شرط محقق شده یا نه تا آن را استصحاب کنیم، اینجور استصحاب ها اشکال دارد.

چهارم اینکه ایشان به سراغ کلام فقهاء رفته و نوشته اند وقف یعنی تحبیس الاصل و تسبیل المنفعة و تسبیل یعنی فی سبیل الله و با قصد قربت باشد، ما گفتیم این کلام فقهاء که بر آن ادعای اجماع نیز کرده اند حجت نیست زیرا اجماع آنها مدرکی می باشد، بالاخره ایشان در آخر کلامشان یک مطلبی گفته اند که ما درین بحثها نیز به آن اشاره کرده ایم و آن مطلب اینکه بعضی از اعمال هستند که ثواب دارند اما هر چیزی که ثواب دارد لزوماً در آن قصد قربت لازم نیست بلکه خود عمل فی نفسه خوب است مثل سلام کردن یا درخت کاشتن و یا حفر چاه و امثال ذلک که همگی اعمال قربی هستند و ثواب

دارند اما عمل قربی بودن غیر از اعتبار قصد قربت می باشد وقف نیز همینطور است در مقابل اطلاعات ادله ای که داشتیم ما دلیلی بر اعتبار قصد قربت در وقف نداریم.

خب و اما عرض کردیم در کتاب الوقف در بعضی موارد تردید بوجود می آید که وقف است یا حبس لذا بهتر این است که ما اول بحث حبس و سکنی و رقبی و عمری را مطرح کنیم و این موارد را دقیقاً بشناسیم زیرا حبس یک معنای عامی دارد که شامل وقف نیز می شود.

در وسائل الشیعة بعد از کتاب الوقف وارد بحث حبس و سکنی و رقبی و عمری شده است، ایشان یک بحثی را مطرح کرده که خصوصاً در زمان ما توجه به آن خوب و جالب می باشد، ایشان می فرماید همین سکنی و رقبی و عمری برای کمک کردن به مسلمانان می باشد و اسلام در نظر دارد که مسلمانان نسبت به هم خدمت و کمک داشته باشند لذا صاحب وسائل اول روایاتی که در رابطه با حقوق مسلمانان نسبت به هم است را ذکر می کند، در کتاب مکاسب بعد از بحث غیبت خوانده اید که شیخ روایاتی که مربوط به حق مسلمان نسبت به مسلمان دیگر است را ذکر کرده که یکی از آن اخبار این است که: «للمسلم علی المسلم ثلاثون حقاً» و بعد چند تا از آنها را ذکر کرده منتهی فقهاء ما به اینها اهمیت نداده اند زیرا از مستحبات برشمرده اند و حال آنکه اینها از مزایا و مسائل مهم اسلامی می باشد، حالا ما یکی از آن اخبار را می خوانیم، صاحب وسائل بابی را در کتاب الحبس والسکنی منعقد کرده با عنوان: «باب استحباب التطوع بما للمومن» که خبر اول از این باب این خبر است: «وعنه، عن أحمد، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن بكير، عن معلى ابن خنيس أنه قال لأبي عبد الله عليه السلام: ما حق المسلم على المسلم؟ فقال: سبع حقوق واجبات، ما منهن حق إلا وهو عليه واجب، ثم ذكرها إلى أن قال: والحق السادس أن يكون لك خادم وليس لأخيك خادم فواجب أن تبعث خادمك فتغسل ثيابه وتصنع طعامه وتمهد فراشه الحديث»^۲.

سند حدیث: حدیث سنداً صحیح می باشد، درباره معلى بن خنيس بحث زیاد شده و برخی مثل نجاشی او را تضعیف کرده اند اما آیت الله خوئی در معجم رجال حدیث ثابت کرده که معلى بن خنيس از اصحاب خاص ابا عبدالله علیه السلام بوده و در این راه نیز کشته شده، از طرف منصور یک حاکمی در مدینه منصوب شده بود بنام

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۴، کتاب الحبس والسکنی، باب ۱، حدیث ۲، ط الإسلامیة.

داود بن علی، جاسوسان به او خبر دادند که افراد زیادی با امام صادق علیه السلام مربوط هستند و آنها چون از ائمه علیهم السلام می ترسیدند همیشه به دنبال شناسایی طرفداران آنها بودند، روزی امام صادق علیه السلام مسافرت کرده بود داود بن علی معلى بن خنيس را خواست، معلى بن خنيس خیلی نزد امام صادق علیه السلام محترم بود و علاوه بر این کفیل خرج منزل حضرت بود لذا اصحاب خاص حضرت را می شناخت، داود بن علی به او گفت یا باید اصحاب امام صادق علیه السلام را معرفی کنی و یا تورا می کشم، معلى بن خنيس گفت اگر گردن من را هم بزنی اسامی آنها را نخواهم گفت و بالاخره داود بن علی او را کشت، امام صادق علیه السلام وقتی از مسافرت برگشت خیلی ناراحت شد و داود بن علی را خواست و به او گفت چرا معلى بن خنيس را کشتی؟ داود گفت من قدرت داشتم و این کار را کردم، حضرت گفت برو و او رفت، حضرت شب نمازی خواند و دعائی کرد و بعد داود بن علی دل دردی گرفت و بواسطه دعای حضرت همان شب مرد، صدای ناله بلند شد به حضرت خبر دادند و حضرت فرمودند بله من از خداوند خواستم که او را هلاک کند، خلاصه این معلى بن خنيس دارای شخصیتی بزرگ می باشد.

خب و اما همانطور که عرض کردیم صاحب وسائل حدیث را حذف کرده و فقط مورد ششم از حقوق را ذکر کرده منتهی حدیث در اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۶۹ "باب حق المومن علی أخیه" کامل ذکر شده که مراجعه و مطالعه بفرمائید.

ما باید توجه داشته باشیم که از این قبیل روایات با این همه اهمیت نمی شود سطحی گذشت لذا چند روزی در این رابطه بحث خواهیم کرد إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین